

واکاوی اشتغال زنان بر بستر خانواده (پیامدها و رویکردها)

آمنه بختیاری^۱

بهاره نصیری^۲

چکیده

تحولات شگرف اقتصادی، اجتماعی پس از وقوع انقلاب صنعتی و گسترش روزافزون زندگی شهرنشینی با غلبه شکل دیگری از زندگی در جهان امروز و تغییر در ساختارها، نگرش‌ها و شیوه زندگی مردم، همراه و همزمان گردید که موجب ارزش‌ها، هنجارها و چارچوب‌های خاص خود شده است. وقوع چنین تحولاتی مهم به طور مستقیم و غیر مستقیم بر روی ابعاد مختلف زندگی اجتماعی جوامع تأثیر گذاشت که این امر از یک طرف زمینه ایجاد مشاغل جدید و به کارگیری زنان در فعالیتهای صنعتی و از طرف دیگر زمینه‌ساز تحولات جدیدی در زندگی خانوادگی در جوامع گردید.

اشتغال زنان و دستیابی آنان به منابع اقتصادی حاصل کار در خارج از خانه و تسخیر فضاهای تازه اجتماعی توسط آنان، ساختار چند ساله خانواده را تغییر داد و به ضرورت، تحولی نو در خانواده پدید آورده است. اما امروزه اوضاع حاکم بر زندگی زنان شاغل در اکثر نقاط دنیا حاکی از آن است که افزون بر نقش‌هایی همچون تدبیر منزل، تربیت فرزندان و همسر داری، که از دیر باز در حوزه مسئولیت و نقش‌های زنان بوده است، با ورود کار بازاری و افزوده شدن آن بر وظایف گذشته، تعدد نقش‌ها فشار چندانی را بر جسم و روان زنان تحمیل کرده است. فرایند یاد شده و تعدد نقش‌ها، بر ساختار جامعه، نظام ارزشی، دیدگاه‌های سنتی، پایگاه‌های اجتماعی زن و مرد، و از همه مهم‌تر بر ساختار خانواده و روابط سنتی زوج تأثیری انکارناپذیر گذارده است.

از آنجایی که نهاد خانواده سیستمی فعال و پویا است و عناصر موجود در آن برای برقراری تعادل و بقا بر روی هم تأثیر متقابل دارند، این سیستم برای تداوم سلامت و بهبود کارکرد خود با سایر سیستم‌های موجود در جامعه و فراتر از آن با جامعه جهانی ناگزیرند در ارتباط باشند. به عبارت دیگر ضمن حفظ اصول و قوانین خود از حرکت‌های مثبت موجود در جامعه جهانی بهره مند شوند.

لذا به دلیل نقش مهم زنان در تربیت فرزندان و وظایف همسر داری این نکته قابل بررسی است که اشتغال زنان چه تأثیری می‌تواند بر خانواده داشته باشد.

۱- اهمیت و ضرورت مسئله

زن امروز به ویژه در جوامع در حال گذار، در دو نقش پیچیده و گاه مقابل هم به طور همزمان محکوم است. از طرفی نقش اجتماعی و شغلی، از دیگر سوی، نقش خانه‌داری و خانوادگی. بر همگان آشکار است که کانون تعدیل و تشدید این امر در ابتدا نظام خانواده است.

^۱ . کارشناس پژوهشی گروه پژوهشی مطالعات زنان و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی

Ameneh_b2000@yahoo.co.uk

^۲ دکترای علوم ارتباطات، عضو هیات علمی گروه پژوهشی مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی bn.nasiri@gmail.com

بنابراین از جمله مسائل و مشکلات زنان شاغل و خانواده‌های آنان در دوره کنونی، دگرگونی و چالش‌های پیش رو و در خصوص وظایف خانوادگی، سلسله مراتب قدرت و استقلال مالی زنان است به طوری که ساختار خانوادگی آنان را با تعارض، تناقض و مشکلات عدیده مواجه ساخته است. لذا با عنایت به جایگاه و موقعیت خطیر زنان شاغل در موقعیت‌های سازمانی، شغلی و برون سازمانی خانوادگی و به طور عام نقش ایشان در تحولات فرهنگی جامعه مزبور، شایسته و ضروری است، مسائل و مشکلات، ماهیت و مظاهر، جوانب مثبت و منفی تغییرات و دگرگونی در ابعاد مختلف، ساختار و روابط اعضای خانواده‌هایی که زنان آنان شاغل هستند مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

۲- چارچوب مفهومی

۲-۱- خانواده

برگس و لاک در اثرشان با عنوان *خانواده* به سال ۱۹۵۳ نوشتند: «خانواده گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، همخونی و پذیرش (به عنوان فرزند) با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، برادر در ارتباط متقابلند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می‌کنند (ساروخانی، ۲۵۵: ۱۳۷۰).

تعریف خانواده در طول زمان با تغییراتی همراه بوده است. از یک منظر خانواده عبارت است از « پیوند قانونی دو جنس مخالف بر پایه روابط پایا، تقدس مذهبی، روابط عمیق عاطفی که با نوعی قرارداد اجتماعی و آثار مهم فرهنگی همراه است (انگلس ۱۹۷۳: ۱۷۱)».

در این منظر، معنای خانواده همواره با یک قرارداد اجتماعی، پیوند حقوقی، اجتماعی و عاطفی همراه است. برخی خانواده را در مفهوم محدود آن معنی می‌کنند و قائل‌اند که از یک واحد اجتماعی، ناشی از ازدواج یک زن و یک مرد که به همراه فرزندان پدید آمده از آنان، خانواده تشکیل می‌شود. تعریف دیگری، خانواده را گروهی از افراد می‌داند که از راه خون، زناشویی و یا فرزند پروری با یکدیگر ارتباط می‌یابند و طی یک دوره زمانی نامشخص، با هم زندگی می‌کنند (چوا، ۱۹۹۹: ۹۳).

آنتونی گیدنز خانواده را گروهی از افراد می‌داند که با ارتباطات خویشاوندی مستقیماً پیوند یافته است و اعضای بزرگسال آن مسئولیت مراقبت از کودکان را بر عهده دارند. پیوندهای خویشاوندی ارتباطات میان افراد است که یا از طریق ازدواج برقرار گردیده، یا از طریق تبار است که خویشاوندان خونی (مادران، پدران، فرزندان دیگر، پدر بزرگ ها و غیره) را با یکدیگر مرتبط می‌سازد (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۲۴).

۲-۲- اشتغال

واژه «اشتغال» در زبان فارسی به معنای «به کاری پرداختن، مشغول شدن، به کاری در شدن، به کاری سرگرم شدن» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۲: ۲۲۶)، «پرداختن به کاری، سرگرم شدن، سرگرمی و گرفتاری است» (معین، ۱۳۷۱: ج ۱: ۲۸۰). اشتغال در اصطلاح عبارت است از «کار می‌تواند به عنوان انجام وظایفی تعریف شود که متضمن صرف کوشش‌های فکری و جسمی بوده و هدفشان تولید کالاها و خدماتی است که نیازهای انسانی را برآورده می‌سازد. شغل یا پیشه کاری است که در مقابل مزد یا حقوق منظمی انجام می‌شود. کار در همه فرهنگ‌ها اساس نظام اقتصادی یا اقتصاد است که شامل نهادهایی است که با تولید و توزیع کالاها و خدمات سروکار دارند» (گیدنز، ۱۳۸۷: ص ۵۱۷). «کار یکی از عوامل عمده تولید و متشکل است از اعمال

قوه فکری یا دستی که در برابر آن مزد، حقوق، معاش یا حق الزحمه کسب و کار گرفته می‌شود. در گفتگوی روزانه این اصطلاح بیشتر به معنای محدودتر یعنی کارهای دستی یا به طور کلی کارهای کارگران دستی به کار می‌رود. در نظریه اقتصادی، کوشش انسانی یا فعالیتی است که در جهت تولید هدایت می‌شود. به عنوان یک عامل تولید کار از مواد اولیه، سرمایه و مدیریت جدا می‌شود و فقط شامل مساعی کارگران در اشتغال است. به معنای دیگر کار، کلیه افرادی را در بر می‌گیرد که برای زیستن کار می‌کنند. این تعریف به نیروی کار یک ملت بر می‌گردد که شامل «جمعیت قابل اشتغال و بالای یک سن معین است» (فرهنگ، ۱۳۶۶: ۶۵۲). «کار یکی از عوامل تولید که در برگیرنده تمامی فعالیت‌های اقتصادی انسان اعم از فکری، یدی، تخصصی و غیرتخصصی برای تولید ثروت می‌شود» (مریدی و نوروزی، ۱۳۷۳: ۵۷۴). اشتغال به کار معمولاً وضعیتی است که توسط مراجع و مراکز آماری و اقتصادی هر کشور با ذکر ویژگی‌های معین تعریف می‌شود. مثلاً مرکز آمار ایران شاغل را چنین تعریف کرده: «کلیه جمعیت ده ساله و بیشتر که در هفت روز پیش از مراجعه مأمور سرشماری به کاری اشتغال داشته‌اند ... و در این مدت [به طور متوسط] روزی هشت ساعت یا بیشتر کار کرده‌اند؛ شاغل محسوب می‌شوند» (همان: ۵۲). بنابراین در اصطلاح متعارف اشتغال به کارهای تمام وقت، دارای مزد و عمدتاً بیرون از خانه اطلاق می‌شود.

در مجموع اشتغال به فعالیتی گفته می‌شود که به منظور تهیه و تولید کالا و خدمات اقتصادی انجام می‌شود. در عصر صنعتی، با شکل جدیدی از اشتغال روبه روییم که سه ویژگی دارد: ۱- انجام فعالیت در زمان مشخص و منظم، ۲- دریافت مزد در قبال ساعات کار، ۳- وجود فاصله میان محل کار و محل زندگی که گاه از آن به فاصله گرفتن مصرف از تولید تعبیر می‌شود. به کارگیری واژه اشتغال در فعالیت‌های مزدوری، خواسته یا ناخواسته، این نتیجه را در پی داشته است که فعالیت‌های بدون دستمزد، از جمله در خانه داری، کارگاه‌های خانگی بدون دستمزد و امور خیریه (گرچه آثار اقتصادی شگرفی به همراه داشته است) نادیده گرفته شوند و زنان خانه‌دار در زمره غیر فعالان جای گیرند. ناگفته پیداست که آثار روانی این دسته بندی، تحقیر فعالیت‌های خانگی و تشویق کردن زنان به رها کردن مسئولیت‌های خانگی به نفع کار مزدوری است.

۳- چارچوب پنداشتی

۳-۱- ساختار خانواده و تفاوت نقش‌ها

ساخت خانواده، مجموعه‌ای از انتظارات عملکردی است که شیوه‌های مراوده یا میان کنش‌های اعضای خانواده را سامان می‌دهد. خانواده، نظامی است که عملکرد آن از طریق مراوده‌ای صورت می‌گیرد. این مراودات با میان کنش‌ها، الگوهای پدید می‌آورند مبنی بر اینکه چطور، چه وقت و با چه کسی رابطه برقرار شود، به گونه‌ای که رفتار اعضای خانواده نظم می‌یابد. در این زمینه دو سیستم موجب استمرار این الگوها می‌شود. اولی همگانی و مستلزم قواعد جهانی است که بر سازمان خانواده حکومت می‌کند. مانند سلسله مراتب قدرت که باید وجود داشته باشد و در آن والدین و فرزندان از سطوح متفاوت اقتدار برخوردارند. همچنین باید نقش‌های مکمل وجود داشته باشد تا زن و شوهری که اتکای متقابل را پذیرفته‌اند به صورت یک تیم عمل کنند. سیستم دومی، خاص و مستلزم انتظارات متقابل اعضای هر خانواده از یکدیگر است.

سیستم خانواده وظایف خود را از طریق زیر منظومه‌های خود متمایز و اجرا می‌کند. زیر منظومه زن و شوهری متشکل از دو بزرگ سال با جنسیت‌های مخالف است که با هدف تشکیل خانواده به هم ملحق شده‌اند. زیر منظومه زن و شوهری تکالیف یا نقش‌هایی دارد که برای عملکرد خانواده حیاتی است.

مهارت های اصلی لازم برای به ثمر رسیدن تکالیف این زیر منظومه، «مکملیت» و «برون سازی متقابل» است؛ یعنی زن و شوهر باید الگوهایی پدید آورند که در آن هر یک عملکرد دیگری را در بسیاری از زمینه ها حمایت و تکمیل کند. هم زن و هم شوهر باید بخشی از مجزا بودن خود را برای کسب تعلق از دست بدهند. پافشاری زن و شوهر در حفظ حقوق مستقل خود ممکن است زیر بار «به هم وابستگی» رفتن را در یک رابطه قرینه مختل سازد.

سالوادور مینوچین، روانشناس آمریکایی و متخصص خانواده درمانی، با تحلیل ساختاری درباره خانواده معتقد است تداوم و استحکام یک خانواده در گرو انجام تکالیف مکمل از سوی هر یک از اعضا، به ویژه زن و شوهر است. در غیر این صورت استرس های ناشی از عدم توجه به نقش ها، منشاء اختلال در خانواده می شود. بنابراین یکی از مبانی استنتاج ها توجه به این موضوع است که خانواده منظومه واحدی است و هر یک از اعضای آن (در اینجا منظور زن و شوهر است) تکالیف و نقش های ویژه دارند. لذا کارکردها و تکالیف موجود در خانواده به مشارکت طرفین (مثل رفتار جنسی و تولید مثل) و تقسیم کار در انجام وظایف، مانند تربیت و کارکرد اقتصادی بستگی دارد (مینوچین، ۱۳۷۶: ۸۷-۸۱).

مک مستر نیز الگوی خود را برای خانواده مطلوب این گونه ارائه می دهد که کارکردهای ضروری خانواده نقش هایی است که باید برای ایجاد یک خانواده سالم انجام گیرد (بارکر، ۱۳۶۶: ۱۰۰). یعنی نقش ها باید در قالب رفتارهای توصیه شده در مجموعه ای از روابط دو جانبه با دیگر اعضای خانواده تعریف شوند. در این زمینه، انجام وظیفه نیازمند این است که تخصیص نقش متناسبی صورت گیرد و اعضای خانواده فعالیت های خواسته شده را براساس تخصیص نقش انجام دهند.

ویلهم هنریش از بنیانگذاران جامعه شناسی خانواده در قرن نوزدهم معتقد است که زیر بنای جامعه در خانواده شکل می گیرد؛ حفظ اجتماع بسته به حفظ خانواده است؛ برای بقای خانواده تقسیم کار و تفکیک نقش ها ضرورتی بی بدیل است؛ و تقسیم نقش ها نظام سلسله مراتبی را می آفریند. از نگاه وی، باید اعضای خانواده نظام سلسله مراتبی را بپذیرند، و پیروی از رهبری در خانواده را باید حمایت کرد. در نظریه وی که به «اصالت حق طبیعی» شهرت یافته است، نظام سلسله مراتبی با طبیعت مردانه و زنانه هماهنگ است. طبیعت مرد به مدیریت و طبیعت زن به مدیریت پذیری متمایل است (مهدوی، ۱۳۸۳: ۱۴).

پارسونز (۱۹۹۹)، جامعه شناس مشهور آمریکایی نیز خانواده را پاره ای از نظام کل جامعه می داند که بر مبنای تفکیک نقش های جنسی بنا شده است. تخصص و تفکیک نقش ها به حفظ نظام خانوادگی و وحدت آن کمک می کند و مبنای اجتماعی کردن کودک است. لذا با توجه به الگوی نقش ها، دو نقش متفاوت را در خانواده مطرح می کند. به نظر او نقش مرد، دادن پایگاه اجتماعی به خانواده از طریق شغل و ایجاد امنیت برای خانواده از طریق درآمد شغلی اوست و نقش زن، ایجاد و حفظ روابط عاطفی در درون خانواده است. از دیدگاه وی تفکیک جنسیتی نقش ها در شکل گرفتن شخصیت کودک نقش بی بدیل دارد.

پارسونز در نظریه تفکیک نقش ها با این تصور که اشتغال زنان، نظام خانواده را در معرض خطر قرار می دهد، اشتغال زنان را نکوهش می کند. به اعتقاد وی، اشتغال زن افزون بر آنکه موقعیت عاطفی وی را در خانواده متزلزل می سازد، به سبب رقابت شغلی زن با شوهر و ایجاد برابری با مردان به ناهماهنگی و نابسامانی خانواده می انجامد (جورج ریتزر، ۱۳۷۷: ۴۶۶).

فرضیه ای را که بارنت (۱۹۹۳)، مطرح کرد، هم‌نوا با این نظریه که تکثر نقش‌ها موجب اضطراب و فشار بیشتری بر زنان می‌شود، فرض را بر این می‌گذارد که ایفای چند نقش عمده به صورت هم‌زمان، موجب زایل شدن انرژی محدود فرد می‌شود و در نتیجه، زنان در پاسخگویی به انتظارات و نیازهای هر دو نقش «خانوادگی و شغلی» که مستلزم توان و پاسخگویی بالا هستند، با کمبود انرژی و در نتیجه ضعف و ناتوانی روبه‌رو می‌شوند. فمینیست‌ها این نظر را که برابری و تقارن در خانواده بیشتر شده است، نمی‌پذیرند و برعکس، ادعا می‌کنند خانواده صحنه‌ای نابرابر است که زنان را به انقیاد کشیده و نقش آنان را تداوم می‌بخشد (کوپر، ۱۹۹۱).

پژوهش‌های جامعه‌شناسان از جمله کاستلز، مشارکت کامل زنان در مشاغل درآمدزا سهم اقتصادی زنان در بودجه خانواده با اهمیت می‌سازد، و به همین دلیل قدرت چانه‌زنی زنان در خانواده را به طور چشمگیری افزایش می‌دهد. در این فرض زنان می‌توانند بدون واکنش‌های تند درباره نکات مورد اختلاف بحث و امتیازگیری کنند و ساختار عمومی خانواده را به چالش بکشند (همان: ۱۲۰).

بنابراین می‌توان تغییر ساختار عمودی را به ساختاری که در آن مدیریت تقسیم شده باشد از پیامدهای اشتغال زنان دانست (کاستلز، ۱۳۸۲: ۱۰۶). معادله تغییر به این صورت است که در آغاز زنان متمایل‌اند با حفظ نقش‌های خانگی، اشتغال مدرن را نیز تجربه کنند. پس از روبه‌رو شدن با تعارض نقش‌های خانگی و اجتماعی؛ و تحمل فشار دوچندان، به این واقعیت پی می‌برند که نباید از خودشان انتظار «ابرزن» داشته باشند و به دلیل ارزشمندی اشتغال و کم ارزش شدن نقش‌های خانگی ترجیح می‌دهند با حفظ موقعیت شغلی، فعالیت خانگی را با همسران خود تقسیم کنند (ذکایی، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

۳-۲- تحلیل نظریه تعارض کار- خانواده

تعارض کار- خانواده، دارای دو بعد اصلی کار- خانواده و خانواده- کار است. تعارض کار با خانواده زمانی رخ می‌دهد که خواست‌های کاری، با کاهش تعهد و انرژی فرد، توانایی او را برای ایفای نقش‌های خانوادگی کاهش می‌دهند، و تعارض خانواده با کار نیز هنگامی روی می‌دهد که خواست‌های خانوادگی، این منابع را به گونه‌ای مصرف می‌کنند که از توانایی فرد برای ایفای نقش‌های کاری کاسته می‌شود. روشن است که در هر دو حالت، تداخل خواست‌های متعارض نقش‌های شغلی- خانوادگی، انجام الزام‌های ناشی از آنها را دشوار می‌سازد (ووی دانوف، ۱۹۹۸: ۷۴۹-۷۶۱).

تعارض کار- خانواده دارای سه نوع است، که به گفته گرین هاوس و بیوتل (۱۹۸۵)، تعارض مبتنی بر زمان، تعارض مبتنی بر فشار و تعارض مبتنی بر رفتار را در بر می‌گیرد (میلکی و پلتولا، ۱۹۹۹: ۴۷۶-۴۹۰).

۳-۲-۱- تعارض مبتنی بر زمان- این تعارض، پی‌آمد رقابت‌های چند گانه برای به چنگ آوردن زمان در اختیار فرد است؛ حال آن که نمی‌توان مدت زمان انجام فعالیت در یک نقش را برای فعالیت‌های مربوط به نقش دیگر نیز به کار گرفت.

۳-۲-۲- تعارض مبتنی بر فشار- بر پایه نظر گرین هاوس و بیوتل (۱۹۸۵)، شکل دوم تعارض کار- خانواده، فشار تولید شده نقش، در نتیجه محرک‌های تنش‌زای شغلی و خانوادگی است. این محرک‌ها، در گستره هر یک از نقش‌های شغلی و خانوادگی، فشارهایی فیزیکی و روانی مانند تنش، اضطراب، خستگی، افسردگی، بی‌حوصلگی، و تندخویی را پدید می‌آورد و ایفای انتظارات ناشی از نقش دیگر را دشوار می‌سازد (همان).

۳-۲-۳- **تعارض مبتنی بر رفتار**- در این نوع از تعارض، الگوهایی ویژه از رفتار در نقشی معین، با انتظارات مربوط به رفتار در نقش دیگر ناسازگار می‌شود؛ بدین ترتیب، ممکن است در نقش شغلی، رفتارهایی از فرد درخواست شود که با انتظارات رفتاری در حوزه نقش‌های خانوادگی تعارض داشته باشد. زمانی که فرد به رغم تعدیل و تغییر رفتار خود، نتواند از انتظارات رفتاری آن نقش پیروی کند، دچار تعارض مبتنی بر رفتار خواهد شد (مسمر و جوکالینگمن، ۲۰۰۵: ۲۱۵-۲۳۲). به عبارتی تعارض کار- خانواده، بر چگونگی زندگی خانوادگی و تعارضات آن تاثیر گذارده و بدین ترتیب بر سلامت خانوادگی فرد، یعنی حالتی که نقش‌های وی به عنوان مادر/همسر، همراه با پاداش و تکمیل، و دور از تنش و سایر پی‌آمدهای منفی است، تاثیر می‌گذارد (راینسون، ۱۹۹۸: ۲۲۳-۲۳۸، برک، ۲۰۰۴: ۴۲۰-۴۲۳).

۳-۳- **زن و تناقض نمای خانواده و اشتغال**

پس از سال ۱۹۸۰ زنان بسیاری جذب بازار کار شدند و نگهداری از کودکان خود را به دیگر زنانی واگذار کردند که آنان نیز در پی کار بودند. تحت تاثیر این وضعیت، موضوع اشتغال زنان و آثار آن بر زندگی خانوادگی مطرح شد. این روند، عملکرد، سنت و دانش مادر/ مادری و همسری را دوباره تعریف کرد (بلسکی، ۱۹۹۸: ۴۴۶).

در این زمینه، تصویر خانواده امروز شامل خانواده سنتی و غیر سنتی در اندازه‌ها و ساختارهای مختلف گردید. فرزندان اغلب با پدر و مادری زندگی می‌کنند که احتمالاً هر دو شاغل‌اند. زن و شوهری که هر دو کار می‌کنند، از نظر وقت آنقدر تحت فشارند که کمتر از زندگی لذت می‌برند، به گونه‌ای که نرخ طلاق افزایش یافته و شمار افراد خانواده رو به کاهش است، و کمتر از سه چهارم کودکان توسط پدر و مادر پرورش می‌یابند و بقیه به مهد کودک‌ها و کودکانستان‌ها سپرده می‌شوند. بنابراین وضعیت زنان و خانواده‌ها دستخوش دگرگونی‌های شگرفی شده است؛ به گونه‌ای که امروز زنان شاغل و پیامدهای اشتغال آنان بر خانواده هدف بسیاری از مطالعات و تحقیقات قرار گرفته است.

زنان هنگامی که به حقوق نسبی اجتماعی خود در حوزه شغلی دست یافتند، هم‌نان آور، هم‌همسر و هم‌مادر شدند؛ بدون آنکه از مزایای واقعی هیچ کدام برخوردار باشند. این پیچیدگی هنگامی رخ نمود که زنان در پی تعریف نقش خود برآمدند و در تامین معاش و خلاقیت‌ها و توانایی‌های آموزشی و شغلی با مردان به رقابت برخاستند. این در حالی بود که از جهتی نیز آنان نمی‌توانستند از روابط خانوادگی و وظایف مهمی که در شبکه ارتباطی خانواده و روابط با اعضای خانواده داشتند، غفلت ورزند. در نتیجه، رابطه بین تعهدات و مسئولیت‌های کاری و خانوادگی پیچیده تر شد؛ نقش‌های جنسیتی مبهم و قدرت درون خانواده توزیع گردید؛ برنامه‌ها و فعالیت‌های خانوادگی محدود و مراقبت از فرزندان متغیرتر گردید؛ و سرپرستی و نظارت تمام وقت مادران کمتر شد؛ چنان که صرف وقت اندک، به تدریج در خانواده‌ها به صورت هنجار درآمد. به نظر می‌رسد تعارض‌های کاری- خانوادگی بین زن و شوهرهایی که هر دو کار می‌کنند بیشتر است؛ زیرا به طور متوسط، زن و شوهر شاغل، هشتاد ساعت خارج از خانه‌اند. حال آنکه در خانواده سنتی مرد فقط چهار ساعت خارج از خانه بوده است. به بیان دیگر، خانواده امروزی به بهای فرصتی برای با هم بودن و حس همبستگی در جستجوی ثبات اقتصادی بیشتر است. از سوی دیگر، با توجه به نقش سنتی و تکاملی زن، که مسئولیت تربیت و پرورش فرزندان را بر عهده دارد، اغلب زنان بین انتظارات، توقع‌ها، مسئولیت‌ها، و تعهدهای کاری و خانوادگی دچار تعارض و تناقض می‌شوند.

تحقیقات گویای آن است که کار روزانه زن خارج از خانه، شیفت اول کاری او به شمار می‌آید و در پایان روز که به خانه بر می‌گردد، شیفت دوم کاری او آغاز می‌شود. در نتیجه، زنان شاغل در هفته ۱۵۰ ساعت بیش از شوهرانشان کار می‌کنند، مسئولیت اصلی امور خانه داری و بچه داری همچنان بر دوش زنان است. افزون بر مشکل شیفت دوم کاری برای زن، مبارزه پنهانی بین بسیاری از زنان و شوهران شاغل نیز گریز ناپذیر است. روابط نزدیک بین آن دو گاه با تنش روبه رو می‌شود و نظام خانواده نیز ناهماهنگ عمل می‌کند و در مواردی به فرسودگی روانی و افسردگی در زن می‌انجامد (نوابی نژاد، ۱۳۷۸: ۸۱).

بنا بر نظر گیلبرت (۱۹۸۵) زنان برای سهم شدن در نقش‌های خانوادگی و کار خارج از خانه با همسرانشان آگاهانه تر تلاش می‌کنند؛ اما در عمل تلاش‌های آنان چندان به نتیجه روشنی نرسیده است. با وجود پیشرفت بسیار در زمینه نیل به هدف-های برابرنگر در زندگی زناشویی، زن همچنان بخش بزرگی از مسئولیت نگهداری از کودک و خانه داری را بر عهده دارد. این امر مشکلاتی ناشی از بار اضافی کار را برای زنان به همراه دارد، و به صورت تعارض در نقش جنسیتی، مبارزه در قدرت و وابستگی در روابط زناشویی، تعارض در پیشرفت و رقابت، الگوهای سهم شدن در نقش‌ها، تنش درباره مراقبت از کودک و دشواری‌های ارتباطی بین زن و شوهر رخ می‌نماید. این مسئله کیفیت زندگی خانوادگی و حفظ و بقای روابط زن و شوهر را خدشه‌دار می‌سازد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهند هم مردان و هم زنان تعارض‌هایی میان مطالبات خانواده و شغل گزارش کرده‌اند. اما معمولاً مشکلات زنان بیشتر است؛ زیرا آنان درگیر دو شغل تمام وقت‌اند. به بیانی، آن گروه از زنانی که بیشتر به شغل خود وابسته‌اند و تمایل دارند زمان بیشتری را برای خود صرف کنند و هنگامی که به فعالیت‌های دیگر مشغول‌اند به کار خود فکر می‌کنند، دچار تعارض‌های شغلی- خانوادگی بیشتری می‌شوند تا زمانی که دلبستگی شغلی کمتری داشته باشند. زنان وابسته به شغل در این باره که آیا مسئولیت خانوادگی خود را به گونه‌ای پذیرفتنی انجام داده‌اند یا خیر تا حد زیادی احساس دلوپسی و گناه می‌کنند. پژوهشگران اشاره کرده‌اند که زنان در مقایسه با مردان اختیار کمتری در زمینه کنترل مطالبات نقش دارند (بری، ۱۹۹۹: ۲۹۵-۳۱۹).

رابرت لین در کتاب *زندگی سیاسی* می‌نویسد: «مشارکت زنان در امور سیاسی و هر نوع وابستگی خارج از خانه به معنای دزدی از فرصت‌های خانوادگی است». پارسونز نیز در نظریه «تفکیک نقش‌ها» با این تصور که اشتغال زنان، نظام خانواده را در معرض خطر قرار می‌دهد و پیامدهای نامطلوبی برای فرزندان دارد، اشتغال زنان را نکوهش می‌کند. به اعتقاد وی، تغییر در فرصت‌های شغلی و ایجاد برابری شغلی با مردان موجب از هم پاشیده شدن ساخت خانواده می‌شود و کارکرد جامعه کنونی را بر هم می‌زند.

۴- دیدگاه‌های اشتغال زنان

به طور کلی دیدگاه‌های مختلف پیرامون اشتغال زنان را می‌توان در سه دیدگاه اصلی دسته‌بندی نمود:

۱- دیدگاه منفی نسبت به اشتغال زنان.

۲- دیدگاه مثبت نسبت به اشتغال زنان.

۳- دیدگاه مشروط نسبت به اشتغال زنان.

برای اجمال و خلاصه کردن دیدگاه‌های مختلف در مورد اشتغال زنان، به بیان نکات مهم این نظریات در قالب ذیل می‌پردازیم:

۴-۱- دیدگاه منفی اشتغال زنان

در چارچوب رویکرد منفی، گذشته از نظریه پارسونز در مورد تفکیک کارکردی نقش زنان و مردان و تأکید بر لزوم عدم اشتغال زنان خانه دار، می‌توان از فرضیه‌های تکثر نقش تضاد نقش، فشار بار اضافی نقش، فرضیه تقارب، فرضیه کمیابی و فرضیه فشار نقش نام برد. هر یک از این فرضیه‌ها به نوعی حکایت از این دارند زنانی که به کار در ازای دست مزد می‌پردازند، بیشتر احتمال دارد به دلایلی چون حجم بیشتر کار، افزایش انتظارات و مسئولیت‌های بیشتر و استرس ناشی از ایفای چند نقش توانان، از نظر خانوادگی در وضعیت نامطلوب تری نسبت به زنانی که صرفاً به نقش‌های سنتی همسری و مادری می‌پردازند، قرار گیرند.

۴-۱-۱- نظریات جامعه‌شناسی پیرامون دیدگاه منفی اشتغال زنان

الف- جامعه‌شناسان کلاسیک

بررسی نظرات جامعه‌شناسان کلاسیک نشان‌دهنده آن است که از دیدگاه کارکردگرایان و طرفداران نظریه مبادله، اشتغال زنان در خارج از خانه نه تنها بنیان خانواده را مورد تهدید قرار می‌دهد، بلکه از نظر سلامت ذهنی و عاطفی، زنان را نیز تهدید قرار می‌کند. در واقع دیدگاه جامعه‌شناسان کلاسیک را می‌توان دیدگاهی منفی نسبت به اشتغال زنان دانست.

ب- کارکردگرایان

از دید جامعه‌شناسان کارکردگرا «تنها نقش اساسی زنان در جامعه، برآوردن نیازهای جنسی مردان و فرزندزایی است و نباید تغییری در این نقش ایجاد کرد.» معنایی که جامعه‌شناسان برای تعریف قدرت به کار گرفته‌اند، از اندیشه وبر است. وبر قدرت را یک رابطه اجتماعی می‌داند که فرد در یک موقعیتی است که می‌تواند خواست خود را علی‌رغم هر مقاومتی، اعمال کند. «رابرت لین» در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی می‌گوید: «مشارکت زنان در امور سیاسی یا هر نوع وابستگی خارج از خانه، به معنی دزدی از فرصت‌های زندگی است.» از نظر «تالکوت پارسونز» زنان نباید در زندگی شغلی از الگوی مردانه پیروی نمایند و در رقابت مستقیم با مردان طبقه خود برآیند، زیرا تغییر در فرصت‌های شغلی و ایجاد نابرابری، موجب از هم گسیختگی ساخت خانواده خواهد شد. همچنین هرگونه تغییر در نقش زنان، خطرات زیادی در پی دارد و واگذاری نقش به زنان در امور اقتصادی و سیاسی، سبب تخریب کارکردهای کنونی جامعه می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۵).

۴-۲- دیدگاه مثبت اشتغال زنان

بدین ترتیب می‌توان گفت که از دیدگاه کارکردگرایان اشتغال زنان از دو دیدگاه بر قوام خانواده مؤثر است، هم اعتبار شوهر، پدر و اعضاء دارنده قدرت اقتصادی را نابود می‌سازد و هم آن که با سیستم کلی جامعه مبتنی بر پدرمداری تباین دارد و به رغم آنان، صعود زن، تنازع خانوادگی را موجب می‌گردد که نتیجه آن بی‌سامانی خانه است (سومین مجمع بحث در مورد خانواده، بی‌تا، ۱۳۷۹: ۹۴).

در چارچوب مدل‌های رویکرد مثبت به فرضیه اعتلای نقش، نظریه بسط نقش و فرضیه تجمع، در اینجا مکانیزم تاثیرگذاری مثبت و پرفایده در نظر گرفته می‌شود. در اینجا مکانیزم تاثیرگذاری مثبت نقش اشتغال از طریق عزت نفس افزایش یافته، درآمد

بیشتر، کسب حمایت اجتماعی گسترده تر- که با اشتغال در ازای درآمد همبسته است- در جهت ارتقای سلامت خانواده مورد تاکید قرار می گیرد.

آربر (۱۹۹۱) یادآور می شود که «اشتغال به کار زنان را باید هم به عنوان «نقشی دیگر» و هم به عنوان «متغیری ساختاری» در نظر گرفت. اشتغال- به عنوان نقشی اضافه شده- می تواند در بردارنده تعهدات و مسئولیت های بیشتر باشد، اما از سوی دیگر، زنان با جایگاهی که در بازار کار احراز می کنند، پاداش می گیرند و این امر حاکمیت بیشتر آنها را بر منافع مالی در پی دارد و به آنها این فرصت را اعطا می کند که به تدریج به نحو مثبتی بر شرایط زندگی خود و خانواده خود تاثیر گذار باشند».

۴-۳- نظریه مبادله

نظریه مبادله بیان می دارد که افرادی که از سطوح بالاتر رضایت مندی نکاحی برخوردارند، بیشتر زوج هایی هستند که در تقسیم کارهای خانه، مشترکاً سهم و نقش دارند. به عبارتی، این دیدگاه خاطرنشان می سازد که فشارهای مربوط به «از پس کارهای هم خانه و هم اداره بر آمدن» صدمات فراوانی بر خوشبختی و سلامتی ذهنی و عاطفی زنان وارد می سازد. به علاوه این دیدگاه فرایندها و طریقه هایی را کانون توجه قرار می دهد که در آن تقسیم کار خانوار به تبیین مناسبات فی مابین اشتغال زنان و کیفیت زندگی زناشویی کمک می کند (فروتن، ۱۳۸۰).

بارتلی و دیگران (۱۹۹۲: ۳۱۳) نیز معتقدند: «هرچند به تدریج ما در ادبیات نظری شاهد ظهور سنتزی از این دو رویکرد (مثبت و منفی) به رابطه اشتغال - سلامت خانواده، هستیم، برخی از عوامل درگیر در این رابطه همچنان مورد غفلت واقع شده اند». ایشان به ضرورت در نظر گرفتن ماهیت و میزان یا حجم کار، چه در مورد کار خانگی و کار زنان در بازار رسمی اشتغال اشاره داشته و تفاوت های موجود از نظر وضعیت سلامت خانواده را مورد تاکید قرار می دهند.

۵- اشتغال مادر و رشد و پرورش کودک (تکوین وابستگی اولیه)

۵-۱- مبانی نظری روانشناسی

در تجربه مادری و مراقبت از کودک متغیرهای متعدد و پیوستاری از تجربیات وجود دارد. در یک سوی این پیوستار نهایت مطلوبیت مادری است که به مراقبت از فرزند خود می پردازد، و در سویی دیگر، محرومیت کامل از داشتن مادر است. اما واقعیت اغلب بین این دو انتها است (بکامینگ، کارمل، کروینگ: ۱۲۱).

بی تردید یکی از نیازهای مهم انسان بر خورداری از مهر و محبت مادری است و در این زمینه، محبت مادر به منزله یک نیاز ویژه مد نظر است که در صورت برخورداری از این موهبت، مشکلات بسیاری به بار می آید.

بالبی عشق مادری را در شیرخوارگی و کودکی برای بهداشت روانی مانند نقش ویتامین ها و پروتئین ها برای سلامت جسمی مهم می داند. بنابراین هنگام جدایی کودک از مادر سه مرحله ایجاد می شود:

- اعتراض: مثلاً داد و فریاد، بی قراری، لجبازی؛

- ناامیدی: مثلاً بی علاقهگی به دیگران، مکیدن، حرکات تکراری، جلو و عقب رفتن؛

- بی اعتنایی: مثلاً وابستگی به مادر از بین می رود.

او همچنین دلبستگی کودک را به مادر پدیده ای نخستین می داند که از نیاز دیگری سرچشمه نگرفته است. این نیاز از تماس های مستقیم مانند در آغوش گرفتن به اشکال رمزی تحول یافته، به لحاظ زمان و مکان گسترده تر می شود. بنابراین به

تدریج کیفیت رابطه به جای کمیت آن اهمیت می‌یابد، که این رابطه و وابستگی به مادر، تاثیر چشمگیری در رشد شخصیت وی می‌گذارد؛ به گونه‌ای که اگر وابستگی اصلی شکل نگیرد، کودک دچار آسیب شدید روانی خواهد شد (بالبی، ۱۹۶۹: ۱۳۲).

ابراهامسن معتقد است محبت مادر به کودک برای وی به مثابه منبع تامین نیاز روانی است. بنابر پژوهش‌ها، با توجه به اینکه نخستین سال‌های زندگی کودک، سال‌های تکوین شخصیت و تاثیر پذیری و شکل‌گیری‌اند اگر در خانواده هیجان‌ها و طغیان‌های پیاپی عاطفی روی دهد، رشد عاطفی کودک به آسانی متوقف می‌شود (ابراهامسن، ۱۳۵۵: ۳۵).

جدا کردن کودکان از مادر، برای شخصیت و وجود آنان یک آسیب و تهدید به شمار می‌آید که بر حال و آینده آنان تاثیر می‌گذارد و موجب عقب ماندگی رشدشان می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهند که بین نبود مادر با رفتار ضد اجتماعی کودک رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. بدین ترتیب جدایی کودک از مادر، در کنار جنبه‌های جزئی و مختلف دیگر، از منظر کلان و کلی مانع رشد طبیعی کودک می‌شود (روتز، ۱۹۹۶: ۳۵).

ابتدا تصور می‌شد که مادر صرفاً منبع نیازهای تغذیه‌ای کودک است. اما پژوهش‌های روانشناختی به ویژه تحقیقات هاری هارلو، نشان داد که گرچه نیازهای تغذیه‌ای مهم‌اند، نیاز ناشی از لمس و احساس ایمنی است که طفل را به مادر وابسته می‌سازد. آزمایش‌های معروفی که هارلو انجام داد نشان می‌دهند که در وابستگی مادر-فرزندی چیزی بیش از نیاز به غذا در کار است و امنیت عاطفی و دلبستگی فرزند به مادر نیازهای اساسی و عاطفی کودک را ارضا می‌کند، اما کیفیت این وابستگی در کودکان متفاوت است. بی‌تردید وابستگی در این مقام، وابستگی همراه با احساس ایمنی است نه وابستگی همراه با احساس ناایمنی در کودک (سلیگمن، ۱۹۹۱: ۴۸).

ژان پیاژه نیز اهمیت این تجربیات را در رشد شناختی مورد تأکید قرار داده است. تأثیر رفتار مطلوب مادرانه در کیفیت رشد اجتماعی و عاطفی کودک امری حیاتی است و نحوه آن در پذیرش طفل از سوی مادر تجلی می‌یابد (اتکینسون و هیلگارد، ۱۳۶۸: ۳۲).

فروید نیز در مراحل اول و دوم (دهانیو مقعدی) تحول روانی کودک بر نقش مادر تأکید نموده است و مادر را مهمترین منبع تأمین نیازهای کودک و از این رهگذر هموارکننده تحول وی می‌داند. در مرحله دوم روانی - جنسی (مقعدی) مادر به عنوان موضوع محبوب کودک در تعارض با میل کودک به ایفای کنترل بر محیط اطرافش قرار می‌گیرد. به طوری که در هر دو مرحله افراط و تفریط در محبت نسبت به کودک موجب عدم تحول به هنجار وی می‌گردد (اتکینسون و هیلگارد: ۴۵). با توجه به این نظریه از طرفی حضور مادر برای تحول کودک ضروری است و از طرف دیگر کیفیت این رابطه در درجه نخست اهمیت قرار می‌گیرد. بنابراین اشتغال مادر اگر به نیازهای جسمی و روانی کودک خللی وارد نماید مانعی برای تحول کودک محسوب می‌شود.

وی تأثیر رابطه کودک را با مادر بر تحول او در سال اول زندگی مورد بررسی قرار داده است. براساس نظریه وی، کودک در سال اول زندگی به تدریج از عدم شناخت نسبت به محیط خارجی و منبع دریافت‌های گوناگون حسی خود، به یک ادراک سازمان یافته از مادر دست می‌یابد.

از دیدگاه این پژوهشگر، مرحله تشکیل موضوع عشق (مادر) به عنوان یک موضوع منسجم خارجی که عواطف کودک بر آن مستقر است، یک مرحله بحرانی است. فقدان نسبی یا کامل مادر، در این دوره می تواند در جهات گوناگونی از اضطراب، افسردگی و عدم آمادگی در برابر مشکلات بعدی زندگی نقشی را در پی داشته باشد (همان).

هورنای نیاز به ایمنی را جزو اساسی ترین نیازها می داند. به اعتقاد وی امنیت کودک از برخورد والدین با او تأثیر می پذیرد و عمده ترین شیوه تضعیف امنیت ما نشان ندادن گرمی و محبت به کودک است. بنابراین آنچه در رابطه مادر شاغل و فرزندش اهمیت دارد خلق و خوی وی است که می تواند متأثر از موقعیتی باشد که مادر در آن قرار دارد (شولتز، ۱۳۷۷).

این پدیده را می توان با استفاده از مفهوم «جابجایی» در نظام فروید نیز توضیح داد. این مفهوم یک مکانیزم دفاعی است که در آن یک برانگیختگی پرخاشگرانه به جای یک فرد قدرتمند و خطرناک نسبت به یک فرد ضعیف اعمال می شود. بنابراین ممکن است مادر ناخواسته مشکلات کاری خود را به رابطه اش با کودک منتقل کند و موجب ناامنی و آشفتگی کودک شود. (کرسینی، ۱۹۹۹).

پاریس و کاپلان (۱۹۸۰) نیز تأکید دارند که پدر و مادر دور کن اساسی خانواده هستند که با به وجود آوردن محیطی امن و سالم، رشد روانی فرزند خود را میسر می سازند (پاریس و کوپلند، ۱۹۸۰: ۸۳۶).

شین (۱۹۷۸) معتقد است که عدم حضور هر یک از والدین در محیط خانواده تعادل آنها را بر هم زده و آثار سویی بر رشد طبیعی فرزندان می گذارند (شاین، ۱۹۷۸: ۳۵).

تمامی مطالعات و تحقیقات فوق بیانگر رشد اجتماعی و عاطفی و ایجاد وابستگی اولیه در کودک است که در این رابطه نقش مادر حائز اهمیت است.

۵-۲- اشتغال مادران و دلبستگی ایمن در فرزندان

بنا بر تحقیقات به دست آمده، دلبستگی اولی کودک به مادر و رابطه گرم و عاطفی با او بر رشد روانی- جسمی وی تأثیری شگرف دارد. بر این اساس، پرسش های ذیل مطرح می گردد:

- در اوضاع کنونی که زنان و مادران بیشتری به اشتغال در خارج از خانه روی می آورند چگونه این تعلق و وابستگی شکل می گیرد؟

- چنانچه مراقبت کودک به فرد دیگری در خانواده یا مهد کودک سپرده شود چه تغییراتی در فرایند رشد روانی و اجتماعی او پدید می آید؟

امروزه زنان بنا به شرایط اجتماعی و تطبیق با آن به مشاغل و نقش های تازه رو آورده و در عرصه فعالیت های مختلف اجتماعی، تحصیلی و شغلی به هویت های تازه و تجارب بالاتری دست یافته اند. طبیعی است این تحولات در نگرش و عملکرد نقش آنان و نیز روابط اعضای خانواده تأثیرات مهمی به وجود آورده است. چرا که آنان ناچارند علیرغم وظایف خانه داری و حضور در عرصه های اشتغال، به حفاظت از پیوندهای خانوادگی و شبکه ارتباطی درون آن پردازند و دوری از فرزندان خود را تحمل نمایند. این جدائی که فضای حیات روانی کودکان را محدود ساخته ممکن است نوعی گرسنگی و احساس عدم ایمنی و به عبارت دیگر سوء تغذیه روانی و عاطفی را در کودکان به وجود آورد و این دغدغه اصلی مادران شاغل است.

الن گودمن (۱۹۹۵) در تحلیل و تفسیر اشتغال زنان می‌گوید: «ما زنان طبقه متوسط را که به خاطر فرزندانشان نیروی کار را رها می‌کنند، ستایش می‌کنیم و هیچ رهبر منصفی این زنان را محکوم نمی‌کند و به عنوان افراد «غیرمسئول» سرزنش نمی‌نماید». مهمترین مسئله‌ای که در پژوهش‌ها و بررسی‌های انجام گرفته در این زمینه به چشم می‌خورد این است که مادر یک محرک دائمی برای طفل محسوب می‌شود به طوری که کارشناسان معتقدند «مادران کلید اصلی آموزش صحبت با کودکان هستند». لذا بر طبق نظریه «مادران شاغل بازگشت به کار» زنان وقتی که هنوز فرزندانشان به سن ۹ ماه نرسیده‌اند بر توانایی یادگیری آنان تأثیر می‌گذارند. به عبارتی مادرانی که در طول اولین سال زندگی کودک ۳۰ ساعت در هفته کار می‌کنند، به احتمال زیاد در تعاملات مادر-فرزند از حساسیت کمتری برخوردارند و برای بچه در ۳۶ ماهگی دارای کیفیت پایین‌تر و در بچه‌داری بی‌ثبات‌تر هستند. این می‌تواند بدین معنی باشد که وقتی مادران کار می‌کنند مهارت‌های رابطه آنها با فرزندانشان ضعیف‌تر می‌شود زیرا آنها زمان کمتری برای پرورش این مهارت‌ها داشته‌اند، حتی اگر زمانی هم به منزل بازگردند باز به دلیل خستگی ذهنی - جسمی و احیاناً احساسی توانایی آن را پیدا نمی‌کنند (زاسلو، گالاگر، ۲۰۰۶).

لذا با توجه به نقش اساسی مادر در زمینه پرورش همه جانبه کودک، به ویژه در سال‌های اولیه رشد، جای این سؤال وجود دارد که آیا زنان شاغل هنگامی که در خانه و در کنار اعضای خانواده بسر می‌برند می‌توانند کمبود زمانی را که در خانواده حضور ندارند جبران نمایند؟

یافته‌ها و تحقیقات مربوط به رابطه اشتغال مادران و تأثیر آن بر فرزندان و نگرانی از وضع احتمالی نامساعد فرزندان مادرانی که شاغل هستند به بازنگری وسیع پژوهشی در سال ۱۹۸۲ به وسیله آکادمی علوم آمریکا منجر شد. تعدادی از دانشمندان مشهور علوم اجتماعی همه شواهد و مباحثی را که حاکی از عدم اثرگذاری پایدار اشتغال مادران بر تحول کودک بود را مورد بازنگری قرار دادند. نتایج این بررسی نشان داد اشتغال مادران نمی‌تواند اثرات یکسانی، به عنوان مجموعه‌ای واحد بر کودکان داشته باشد زیرا مادران به دلایل گوناگونی کار می‌کنند.

همچنین برخی از مادران هنگامی که کودکان آنها در سطوح گوناگون تحول هستند، آغاز به کار کرده یا این که کار را ترک می‌کنند. این در حالی است که اشتغال آنها در زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی‌ای متفاوتی صورت می‌گیرد که در برخی موارد این نقش‌های چندگانه مورد حمایت است و در موارد دیگر از اشتغال مادران حمایت نمی‌شود. مطالعه‌ای که در دهه ۱۹۷۰ بر کودکان مادران شاغل انجام گرفت، نشان داده است اگر قبل از رسیدن کودک به ۵ سال مادر به کار تمام‌وقت اشتغال یابد، این کودکان سطوح پایینی از توجه را دریافت می‌نمایند.

لوئیس هافمن به بازنگری پژوهش‌های پنجاه ساله مربوط به اشتغال مادران پرداخت اکثر این پژوهش‌ها بر مبنای این فرضیه قرار داشت «که اشتغال مادران بر رشد کودک اثرات منفی دارد». هافمن با مروری بر تاریخچه این زمینه پژوهشی دریافت که مادران شاغل در مقایسه با مادران خانه‌دار، وقت کمتری را به مراقبت از کودکان خود و بچه‌داری اختصاص می‌دهند. اشتغال مادران به ویژه در دوران اولیه زندگی کودکان تأثیرات منفی بیشتری بر کودکان و روند رشد آنها دارد. الکسیس کارل جراح، فیزیولوژیست و زیست‌شناس فرانسوی می‌نویسد: «تعلیم و تربیت کودک دقتی دائمی را ایجاب می‌کند که جز به وسیله پدر و

مادر تأمین نمی‌شود. زیرا والدین و مخصوصاً مادر از آغاز زندگی، خصوصیات بدنی و روانی و استعدادهای کودک را شناخته است». (هافمن، ۱۹۸۹: ۳۶).

اشتباه بزرگ جوامع امروزی این است که از سنین کودکی، کودکان را جایگزین کانون خانواده و دامن مادر کرده است. این امر را باید معلول تساهل زنان دانست. مادرانی که کودکان خود را به کودکان می‌سپارند تا به شغل اداری و تفنن‌های ادبی و هنری خود پردازند یا وقت خود را به بطالت بگذرانند، سبب خاموشی اجاق‌های خانوادگی که کودکان در آنها بسی چیزها فرامی‌گیرند، می‌شوند. چرا که رشد کودکانی که در میان خانواده خود به سر می‌برند بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه‌روزی بین همسالان خود زندگی می‌کنند.

بیدرو پروکزر در تحقیقی، تأثیر اشتغال مادر بر عملکرد کودکان پیش‌دبستانی را بررسی کردند و اظهار داشتند: «بین زمان و میزان اشتغال مادر در اولین سال زندگی کودک، از نظر عملکرد شناختی و رفتاری کودک در سه سال بعد ارتباط وجود دارد». البته در این امر زمان اشتغال مادر مهمترین عامل بود. یعنی کودکانی که مادران آنها تا ربع چهارم سال اول زندگی کودک به دنیای کار وارد نشده بودند در مقایسه با مادرانی که کار کردن را زودتر آغاز کرده بودند عملکرد بهتری داشتند. ورود مادر به دنیای کار در ربع دوم نخستین سال زندگی کودک در مقایسه با ربع اول به عملکرد شناختی و رفتاری کودک بیشترین لطمه را زده بود (تکینسون و همکاران، ۱۳۶۶: ۵۱).

انجمن دفاع از کودکان سازمان ملل گزارش می‌دهد: «حدود شصت درصد مادرانی که کار می‌کنند، دارای فرزندان زیر شش سال هستند که از سال ۱۹۷۵ تاکنون افزایش پنجاه درصدی داشته‌اند. در سال ۱۹۹۳ اکثریت زنان شاغل را مادران دارای فرزند کوچک تشکیل می‌دادند که ۵۴ درصد دارای فرزند کوچکتر از سه سال و ۶۴ درصد دارای کودک سه تا پنج سال بودند» (گلدن برگ، ۱۹۹۸: ۷۹).

مطابق نظر اشیپتزر، جدائی‌ها تا حدود هیجده ماهگی ممکن است کودک را تا مرز «افسردگی اتکایی» با نشانه‌های بی‌اشتهایی روانی و اختلال‌هایی در رفتار غذایی، توقف رشد و تأخیر در تحول روانی - حرکتی پیش ببرد.

از سویی دیگر مطالعات روان‌پزشکان نیز نشان داده است که اختلالات عاطفی کودکان مانند کندی در سخن گفتن، کاهش بهره هوشی، کاهش جنب‌وجوش، کم عمقی واکنش عاطفی، اختلال حواس، ضعف استعداد تفکر انتزاعی و... می‌تواند از آثار ناگوار محرومیت از مادر به حساب آید (شعاری‌نژاد، ۷۲).

بنابراین در مجموع می‌توان گفت با تعبیر «موضوع عشق و عشق به موضوع»، «اعتماد در برابر عدم اعتماد» و «استقلال عمل در برابر شرم و تردید» (تا حدود سه سالگی) اریکسون، و نیز ارائه الگوی دلبستگی بالبی (کنش حمایتی و ایمن تأمین شده توسط مادر با جانشین وی دانش اجتماعی شدن) و با تأکید بر مرحله هیجان‌پذیری والن در شش ماهه اول، بر روابط عاطفی مادر با کودک در این دوره تأکید می‌شود.

در آموزه‌های اسلام نیز ملاحظه می‌کنیم که مادر تا هفت سال در مورد دختر و پسر نسبت به پدر در حضانت (نگهداری و تربیت اولاد) اولویت و تقدم دارد (وسائل‌الشیعه، ج ۱۵).

در نتیجه حضور هر چه بیشتر مادر در کنار فرزندان به ویژه در سال‌های آغازین، نیاز جسمی، عاطفی، روانی و شناختی فرزندان را برای رشد به هنجار شخصیت و عواطف‌شان فراهم می‌سازد و فقدان مادر به سبب اشتغال، می‌تواند زمینه‌های اختلالات گسترده را در آنان فراهم سازد.

برخی گمان می‌کنند که نقش مادر در تربیت از زمانی است که طفل او خوب و بد را تشخیص می‌دهد و تا حدی قادر به تشخیص مصالح و مفاسد امور باشد. اما از نظر اسلام تأثیر مادر بر کودک حتی به دوران بارداری و قبل از انعقاد نطفه نیز مربوط می‌شود.

کودک ماه‌ها در رحم مادر، با جسم و روح او ارتباط تنگاتنگ برقرار می‌کند. بعد از آن تا مدت‌ها برای رشد و ادامه حیات خود نیاز به او دارد و طول می‌کشد تا بتواند به تنهایی احتیاجات خود را برطرف کند. تمام این امور نیاز به صبر و حوصله سرشاری دارد که خداوند به مادر بخشیده تا فرزندش را به سمت کمال پیش ببرد و در این وابستگی و احتیاج حکمتی نهفته است تا کودک پیوسته با مادر ارتباط داشته باشد و تحت تربیت او بزرگ شده و به کمال برسد.

کودکی که قدم به این دنیا می‌گذارد این حق را دارد که در کنار مادر باشد و از مهر و محبت او بهره‌مند شود. هرگاه گریه کرد به او جواب لازم را بدهد، در آغوش او بخوابد و یا شیر بخورد. حال اگر به درخواست‌های او کم توجهی شود و پاسخ لازم به واکنش‌های او داده نشود، کودک در آینده از ثبات شخصیتی سالمی برخوردار نخواهد شد و به ناسازگاری اخلاقی روی خواهد آورد.

وجود مادر در کنار کودک سبب به وجود آمدن احساس اعتماد نسبت به اطرافیان خواهد شد. این احساس برای کودک بسیار مفید است و سبب می‌شود تا او بهتر بتواند شکست‌ها را در زندگی تحمل کند و نیز اگر کودک در خانواده از رابطه عاطفی خوبی برخوردار نباشد، نمی‌تواند آنگونه که باید به آموزش محیط پیرامون خود بپردازد تا بتواند استعداد‌های خود را ظاهر کند. تجربه نشان داده است کودکانی که در شیرخوارگاه‌ها بزرگ شده‌اند نمی‌توانند رابطه صمیمانه‌ای با اطرافیان برقرار کنند.

همچنین همدلی و ایجاد ارتباط دوستانه و صمیمانه با فرزندان راهی است برای جلوگیری از روی آوردن آنان به انحراف، جرم و بزهکاری است. مادر به عنوان کسی که رابطه مستقیمی با فرزندان خود دارد و سرپرستی درون خانواده با او است می‌تواند این رابطه را با فرزندان خود برقرار کند و زمینه‌ساز اعتماد به نفس و استقلال بیشتر در فرزندان شوند.

۶- تاثیر اشتغال زنان بر شوهران

بررسی‌ها نشان داده است که اشتغال روزافزون زنان، پیامدهای ناگواری بر روحیه مردان دارد. اگر زن ازدواج کند، نقش نان آوری را بر عهده گیرد، خطر رقابت با شوهر به میان می‌آید که برای وحدت و یکپارچگی خانواده زیان‌آور است. افزون بر این، هنگامی که تقاضای مرتبط با کار و نقش‌های خانوادگی سبب کاستی‌هایی در ایفای نقش‌های خانگی شود، احتمال بروز تنش در روابط زن و مرد افزایش می‌یابد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱۱۴).

در این زمینه البته باید تحولات ارزشی در میان زنان را نیز در نظر آورد. به گفته تونی گرنه، احترامی را که زنان در گذشته برای همسرانشان قائل بودند اکنون به افراد متعددی انتقال داده‌اند که به لحاظ حرفه‌ای در بازار کار مورد تحسینشان هستند؛ اما

تمکین کردن از مرد گناهی مرگبار و منتهای بی‌احترامی به زن تلقی می‌شود (گرنه، ۱۳۸۱: ۹۶). استقلال ستیزه جویانه زن چیزی به مردان نداده است تا از او حمایت کنند؛ به همین دلیل زنان از سوی همسرانشان نیز حمایت نمی‌شوند (همان: ۱۶۷). از سوی دیگر فشار ناشی از کار رسمی و کار خانگی، که خستگی زنان را در پی دارد، بر روابط جنسی زوجین تأثیرات ناخوشایندی بر جای می‌گذارد. روابط جنسی رضایت بخش، افزون بر آنکه بر شادابی جسمی و روانی مرد موثر است و حس اعتماد به نفس و انگیزه حمایت از همسر را در وی افزایش می‌دهد بر رضامندی و نشاط زن نیز تأثیری مثبت دارد. (همان: ۷۶، ۹۰، ۲۶۸).

پژوهشگران با ملاحظه تفاوت‌های روانی زن و مرد دریافته‌اند که رعایت احترام مرد در جایگاه سرپرست خانواده، به تقویت روحیه اعتماد به نفس و انگیزه حمایت از خانواده می‌انجامد. همچنین، می‌تواند تأثیر بسزایی در تقویت نیروی جنسی وی داشته باشد (همان: ۷۸، ۷۱).

کاهش ارتباط کلامی با همسر نیز از دیگر پیامدهای اشتغال تمام زنان است. اگر نیاز به برقراری ارتباط کلامی با دیگران در محیط کار برآورده گردد از انگیزه هم صحبتی با همسر کاسته می‌شود. همچنین فشار مضاعف به خستگی زنان و ضعف در روابط کلامی می‌انجامد. نکته دیگری که کانون توجه شماری از پژوهشگران قرار گرفته، تأثیر تفاوت ساعات کار زن و مرد، مثلاً در فرض نوبت کاری یکی از آن دو، بر فعالیت‌های مشترک خانوادگی و روابط اعضای خانه است، که سبب می‌شود روند عادی زندگی روزانه همراه با صرف غذای دسته جمعی فرزندان با والدین، دور هم بودن، و هم صحبتی کاهش یابد (دیوید سال: ۱۸۱).

اگر بپذیریم که یکی از عوامل پیوندزا در روابط زناشویی احساس نیاز زن و شوهر به یکدیگر و تأمین شدن این نیاز باشد، اشتغال درآمدزای زن می‌تواند به کاهش وابستگی اقتصادی وی به همسر بینجامد. چنان که وجود نیاز جنسی در مرد و زن و عدم تأمین کامل آن در خانواده، کارکردهای خانواده را کاهش و پیوندها را نیز سست می‌سازد. در واقع، جهان مدرن با وارد کردن تکنولوژی‌های جدید به خانواده، رواج دادن مصرف کالاهای آماده، توسعه اشتغال زنان و جدا کردن روابط جنسی از ازدواج، زمینه‌های نیاز زوج به یکدیگر را کم کرده است؛ بدون آنکه زمینه‌هایی جدید برای تقویت پیوندهای خانوادگی فراهم آورد (سگال، ۱۳۷۵: ۱۸۱).

۷- سلامت جسمانی - روانی مادران شاغل

با توجه به اهمیت سلامت روانی - جسمانی زنان با نقش‌های متفاوت و کمبود پژوهش‌ها در این زمینه، مؤسسه ملی بهداشت روانی در سال ۱۹۸۷ مسئله سلامت روانی زنان چند نقشه را به عنوان اولویت تحقیقاتی مطرح نمود.

پژوهش‌های انجام شده گویای آن است که اشتغال زنان پیامدهای مثبت و منفی‌ای به همراه دارد. بنابراین پژوهش‌ها، پیامدهای مثبت اشتغال زنان عبارت‌اند از:

۱- افزایش آگاهی، بینش اجتماعی، ایجاد روحیه اعتماد به نفس و رشد استقلال فکری - روحی زنان.

۲- کمک به فهم و درک مسائل زنان و حل مشکلات آنان همراه با حضور بیشتر ایشان در اجتماع.

۳- بالا رفتن منزلت زن در جامعه.

- ۴- مشارکت بیشتر زنان در تصمیم‌گیری‌ها و خروج آنان از حالت انفعالی و حضور فعال در اجتماع.
 - ۵- آشنایی بیشتر با روش‌های افزایش بهره‌وری امکانات مادی و معنوی خانواده و تلاش در جهت افزایش بهره‌وری.
 - ۶- افزایش توان مدیریتی زنان که کمک بسزایی در تصمیم‌گیری‌های اساسی خانواده خواهد کرد.
 - ۷- کمک به اقتصاد خانواده.
 - ۸- کمک به شادابی و سلامت روحی و جلوگیری از افسردگی در اثر بیکاری و یکنواختی زندگی روزمره.
- این تحقیقات همچنین نشان داده‌اند که زنان شاغل علاوه بر رویارویی با استرس‌های کاری مشابه با مردان با فشارهای اضافی چون خستگی، تفکرات کلیشه‌ای، انزوای اجتماعی و تعارض نقش‌های خانوادگی - شغلی روبرو هستند (ماتیوس، رپتی و وردرون، ۱۹۸۹: ۱۰۹).
- در تحقیقی که در سال ۱۹۹۹ روی زنان شاغل ۴۰-۲۴ ساله انجام گرفت، ۳۶ درصد گزارش دادند که به طور دائم تحت فشار روانی هستند، ۵۶ درصد این استرس را برخی از اوقات احساس می‌کردند، پنجاه درصد به دلیل مشغله کاری، ازدواج خود را مورد غفلت قرار داده‌اند و ۴۶ درصد گزارش دادند که گاه ناگزیرند کار خود را مقدم بر فرزندانشان بدانند.
- منصفانه است بگوئیم که برای زن و مرد شاغل زمان بسیار فشرده است و آنها کمتر قادر خواهند بود با آرامش و فراغ بالا، با فرزندان خود وقت بگذرانند و نیازهای آنان را با توجه به تحصیل و اوقات فراغت آنان برآورده سازند. صرف نظر از درآمد و پایگاه اجتماعی یا وضعیت زناشویی، زنان شاغل، زمان پرمشغله‌تری را تجربه می‌کنند. بسیاری از مادران شاغل حتی در خانواده‌های دو والدینی به جای لذت بردن از بودن در خانه و در میان اعضای خانواده، مسئولیت‌های بی‌شمار و فشار کاری خسته‌کننده‌ای را تجربه می‌کنند.
- برطبق گزارش اداره آمار آمریکا (۱۹۹۱) حدود هشت درصد کودکان مدرسه‌ای در سطح ملی به خانه‌های خالی باز می‌گردند. رها کردن بچه‌ها به صورت تنها در خانه، والدین شاغل را دچار استرس می‌کند آنها کارایی خود را به عنوان والدین از طریق «تلفن مکرر به خانه» تأمین می‌کنند.
- هامیلتون و فالوت (۱۹۸۸) مطرح می‌کنند: «انتظارات ما از رفتارهای قالبی نقش جنسی، منجر به استفاده زنان از شیوه‌های مقابله‌ای متفاوتی شده است. یکی از مثال‌های انتظارات اجتماعی و نقش‌های جنسیتی مورد انتظار از زنان این است که با وجود اینکه امروزه بخش عمده‌ای از نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند هنوز هم بیشتر کارهای مربوط به خانه و مواظبت از کودکان به عهده آنان است (گیلبرت، ۱۹۹۲: ۴۳۳-۴۴۸) و حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته با افزایش آمار اشتغال زنان هنوز زنان مایلند که نقش‌های مادری و همسری را به خوبی ایفا نمایند. در واقع اگر زنان شاغل باشند و درآمد بالایی نیز داشته باشند و بخش عمده‌ای از هزینه‌های زندگی را فراهم کنند، باز هم از آنان انتظار می‌رود و همچنین خود مایل هستند عمده‌ترین بخش فعالیت‌های خانه‌داری و مراقبت از فرزندان را انجام دهند. لذا مشکلات ناشی از انجام مسئولیت‌های خانوادگی و شغلی موجب تعارض نقش در زنان می‌شود (بارنت، ۱۹۹۲: ۱۱۰).
- در این رابطه دو فرضیه اساسی در ارتباط با گوناگونی نقش و عملکرد روان‌شناختی در زنان وجود دارد:
- ۱- فرضیه کمبود

۲- فرضیه بهبود

براساس فرضیه کمبود که در برخی مطالعات به عنوان فرضیه تعارض نقش، بار اضافی نقش و یا فشار نقش نیز نامیده شده است، هر نقش اضافی منجر به افزایش فشار بر وقت و انرژی فرد می شود. نقش های عمده مانند نقش های شغلی، مادری و همسری نیاز به امکانات، تلاش و زمان اساسی دارند. فرد نمی تواند تمامی تقاضای ناشی از نقش های متفاوت را برآورده سازد. لذا احساس می کند فقط به یکی از حوزه ها می تواند احساس تعهد قوی داشته باشد. براساس این تئوری اشتغال به ویژه اشتغال تمام وقت برای زنان پیامدهای منفی جسمانی و روان شناختی از قبیل احساس گناه و اضطراب خواهد داشت (باروچ و بارت، ۱۹۸۶: ۱۱۲).

فرضیه «کمپایی» که بارت در سال ۱۹۹۳ مطرح کرد عنوان می کند که تکثر نقش ها موجب اضطراب و فشار بیشتری بر زنان می شود به طوری که ایفای چند نقش عمده به صورت همزمان، موجب ضایع شدن انرژی محدود فرد شده و در نتیجه زنان در پاسخگویی به انتظارات و نیازهای هر دو نقش «خانوادگی و شغلی» که هر دو نیز مستلزم توان و پاسخگویی بالا هستند با کمبود انرژی و در نتیجه ضعف و ناتوانی روبرو می شوند.

برنان و همکاران (۱۹۹۰) تلاش برای ایجاد انسجام بین نقش های گوناگون را عامل مهمی در سلامت روانی زنان قلمداد کرده اند. تی وجه و همکاران (۱۹۹۰) در پژوهش خود دریافتند زنان متأهل متخصصی که احساس می کردند بین نقش های مورد انتظار از ایشان تعارض وجود دارد افسردگی بیشتری را گزارش کرده اند. گرین کلاس (۱۹۸۵) نیز در مطالعه ای درباره زنان مدیر در مشاغل مختلف دریافتند که میزان تداخل در زندگی شغلی و خانوادگی با سطوح افسردگی، برآشفگی و اضطراب ارتباط مثبت و معناداری وجود دارد.

همچنین گلاس و فوجی موتو اشاره کرده اند که اشتغال تا زمانی که بیش از آستانه تحمل بار اضافی نباشد، موجب کاهش افسردگی در زنان می شود، در حالی که پس از آن موجب افزایش علائم افسردگی می شود (گلاس و فوجی موتو، ۱۹۹۴: ۱۹۴). برخی پژوهشگران اشاره کرده اند احساس فرسودگی در مردان بیشتر با عواملی که به طور مستقیم به کار آنها مربوط است، همبستگی دارد در حالی که در زنان احساس فرسودگی بیشتر با عواملی چون فشار نقش، کیفیت رابطه زناشویی و میزان حمایت اجتماعی، همبستگی دارد (گرین و پنتونی و بروی، ۱۹۹۸: ۱۲۰).

در واقع نقش های گوناگون تا یک سطح معینی از کار قادر به ارتقای سلامت جسمانی و روانی و از آن حد به بعد موجب احساس خستگی، فشار و بار زیاد می شوند که پیامدهای منفی را در بر خواهد داشت. با توجه به اینکه بسیاری از زنان شاغل در مقایسه با مردان شاغل احساس مسئولیت و نگرانی بیشتری برای کارهای خانه می کنند بنابراین طبیعی است که آستانه تحمل این گروه از زنان برای درگیری های شغلی کاهش یابد برای مثال وجود کودکان کم سن یکی از عواملی است که آستانه آسیب پذیری را کاهش می دهد (آلبر، گیلبرت و دال، ۱۹۸۵: ۱۲۰).

از سویی بار اضافی نقش موجب محدود شدن زندگی اجتماعی، روابط دوستانه و فامیلی می شود. در واقع زنان با نقش های گوناگون برای انتخاب اینکه با چه کسانی رابطه داشته باشند تحت فشار قرار می گیرند. این زنان به دلیل اینکه اوقات کمتری با فرزندان شان سپری می کنند احساس گناه می کنند به طوری که ۳۸ درصد از زنان هندی شاغل نسبت به فرزندان خود احساس

گناه داشتند و ۷۴ درصد آنها از نداشتن امکانات برای نگهداری فرزندان ناراضی بودند (هارمر، آلن، گریگس بای، ۱۹۹۷: ۱۳۷).

طرفداران فرضیه بهبود معتقدند نقش‌های گوناگون به دلیل اینکه منابع گوناگونی برای احساس رضایت و پاداش‌های شخصی را فراهم می‌آورند، موجب بهبود عملکرد روان‌شناختی فرد می‌شوند. براساس این فرضیه نمی‌توان ادعا کرد که در صورت لزوم ایفای نقش‌های گوناگون به معنای فشار بیشتر است. برخی پژوهش‌ها بیانگر این امرند که در صورتی که زنان قادر به ایجاد تعادل بین مسئولیت‌های خانه‌داری و شغلی خود شوند در مقایسه با زنانی که تمام‌وقت به خانه‌داری می‌پردازند احساس فشار کمتری می‌کنند شاید این مسئله به این دلیل باشد که زنانی که به طور تمام‌وقت خانه‌داری می‌کنند، امکان کمتری برای اجتماعی شدن، انجام فعالیت‌های مقبول و ارزشمند اجتماعی را که موجب افزایش و بهبود عزت نفس و شیوه‌های مقابله در فرد می‌شود را دارند (بتی، ۱۹۹۶: ۲۱۳-۲۱۴).

مطالعات گوناگون هریست و زامیرانا (۱۹۸۹) نشان داده است زنانی که فرزند کمتر از دو سال دارند جز به دلیل نیاز اقتصادی و تأمین معاش نباید کار کنند و مادرانی که دارای فرزندان زیر پنج سال هستند فقط باید به طور نیمه وقت کار کنند. ضمناً نباید فراموش کرد که کار خارج از خانه فرصت‌های بی‌شماری را در اختیار زنان قرار می‌دهد مانند فرصت‌های مالی، کسب استقلال، احساس ارزشمندی، افزایش عزت نفس، اما در عین حال فشارهای روانی زیادی را نیز بر آنان وارد می‌کنند، از جمله آنکه در مورد مراقبت از فرزندان خود پیوسته دچار احساس گناه هستند، اعم از اینکه کودک توسط شخصی غیر از مادر در خانه نگهداری گردد و یا به مهد کودک‌ها و کودکستان‌ها سپرده شود. مراکز نگهداری از کودک به هر شکلی که باشد اغلب یک منبع نگران‌کننده و استرس‌زا برای بسیاری از مادرانی است خارج از خانه کار می‌کنند.

پزشکان نیز ثابت کرده‌اند استرس مداوم می‌تواند موجب بی‌خوابی شده و سیستم ایمنی را ضعیف نماید و خطر بیماری‌های عروقی، کرونر قلب و سرطان‌های خاصی را افزایش دهد. به عبارتی زمانی که فرد با یک موقعیت منفی یا پرفشار مواجه می‌شود مغز ماده‌ای شیمیایی (اساساً آدرنالین و کورتیزول) را آزاد می‌کند که به عنوان هورمون‌های استرس معروفند و آنها بدن را به مبارزه می‌فرستد. در این وضعیت سیستم ایمنی موقتاً از کار افتاده و همه انرژی در جهت پاسخ به استرس هدایت می‌شود. پاسخ به استرس می‌تواند بدون توجه به اینکه آیا موقعیت حقیقی است یا تصور شده انجام شود. به عبارتی افکار ساده‌ای که فرد در طول روز دارد تعیین خواهد کرد که آیا هورمون‌های استرس ترشح بشوند یا خیر؟ بنابراین یک فکر معمولی مثل «من خیلی خسته‌ام، نخواهم توانست این کار را انجام دهم...» برای فراخوانی یک پاسخ استرس‌آور کافی می‌باشد. لذا زنانی که در بیرون از خانه کار می‌کنند ممکن است بعضی استرس‌ها شامل از دست دادن فرزندان، عدم کنترل خانه و خانواده، وقت کم جهت استراحت را به همراه داشته باشند که به فراخوانی یک پاسخ استرس‌آور منجر می‌شود.

۸- نتیجه گیری

اشتغال زنان بیش از همه بر خانواده اثر می‌گذارد و روابط زن و شوهر و فرزندان را دگرگون می‌سازد و این امر همواره مورد توجه صاحب‌نظرانی که اشتغال زن را از دیدگاه جامعه‌شناسی بررسی نموده‌اند، قرار داشته است.

ماری روژه و پل هانری شومباردلو در کتابشان زن در جامعه هم به این نظر بی توجه نبوده، می‌پرسند: «این حقیقت که آزادی زن امری اجتناب ناپذیر است؛ موجبات بروز دگرگونی‌هایی را در تمامی روابط اجتماعی و نظام‌های ارزشی و به طور کلی تعادل اجتماعی فراهم می‌آورند، و از همه مهمتر باید گفت که در ورای تصویر زن، تصویر زوجین دیده می‌شود. هماهنگی و سازش زوجین به صورت یک احتیاج اساسی جلوه می‌کند. این سازش مدت‌ها به تعادل نقش‌های سنتی وابسته بود که خود به پایگاه‌های متفاوت و شرایط خاص هر جنس بستگی داشت. زن شاغل برای آن که در خانه باشد به کارهایی می‌پردازد که گاه مردانه خوانده می‌شوند و آیا چنین زنی می‌تواند فرصت تازه‌ای برای گفتگوی عاشقانه با شوهر یابد؟ یا آن که با آزادی‌ای که از این رهگذر به دست می‌آورد، از طریق دیگر شادی زندگی را از دست می‌دهد؟».

در جوامع غربی، سازگاری موفق با شیوه زندگی زن و شوهر شاغل، شامل تغییر در انتظارات نقش جنسیتی و تغییر در سیستم خانواده و زندگی زنان و مردان است. لیکن در جامعه و نظام اسلامی که متأثر از اعتقادات مذهبی و فرهنگ سنتی است و خانواده نقش اساسی و کلیدی در تربیت نسل دارد، راه حل این تناقض و تعارض به دست سیاستگذاران و برنامه‌ریزان است. به بیان دیگر زنان شاغل با توجه به اینکه به ناچار مدتی از روز را در خارج از خانه می‌گذرانند لذا ساعاتی را از خانواده خود دور هستند در نتیجه این امر، خانواده دچار مشکلاتی خواهند شد از جمله اینکه:

۱- عدم حضور پدر و مادر در خانه سبب می‌شود فرزندان نظارت والدین را احساس نکرده از این رو تربیت آنان به ویژه در سنین رشد، با اختلال مواجه شده و زمینه آسیب‌پذیری آنان افزایش یابد. چنانکه بزهکاری نوجوانان در خانواده‌های فاقد حضور مادر بیشتر مشهود است.

۲- حضور مستمر و منظم زنان شاغل در محل کار (تمام وقت) با در نظر گرفتن حفظ فعالیت خانگی، به فشار مضاعف و استهلاک قوای جسمی و روحی زنان می‌انجامد که این مسئله هم به طبیعت زنانه لطمه وارد کرده و هم به کاهش حضور خانگی آنان در ساعات حساس منجر می‌گردد.

بنابراین برای برطرف کردن مشکلات زنان شاغل باید تدابیر ویژه‌ای اندیشید که این امر در وهله اول متوجه زنان است به طوری که در فرزندآوری و اصول تربیتی کمال دقت را داشته باشند و در مرحله دوم مسئولان امور باید در حد امکان مقدوراتی را فراهم آورند تا مادران بتوانند ساعات بیشتری با فرزندانشان بسر برند.

الف - تدابیر اجتماعی

یک بخش از مسئولیت‌هایی که ممکن است تأثیرات زیانبار اشتغال مادران را در تربیت فرزندان و نهایتاً سلامت جامعه به حداقل برساند به نهادهای اجتماعی مربوط می‌شود که شامل:

۱- وضع قوانین کار

۲- اصلاحات فرهنگی به منظور برجسته شدن و کارآمدی نقش مادری و همسری

۳- تشویق زنان به حضور در عرصه‌های متناسب با ویژگی‌های جنسیتی آنان در قالب طرح‌های حمایتی خاص

۴- پیشنهاد به متولیان امور اجتماعی و دولت، جهت دادن امتیازاتی به زنان خانه‌دار و در نظر گرفتن تسهیلاتی برای زنان شاغل.

۵- فراهم نمودن امکانات آموزشی و روانشناختی ضمن خدمت در جهت کاهش تعارضات و حس اعتماد به نفس و باور خود زنان که بتواند تعادلی مطلوب میان اشتغال و مسئولیت‌های خانوادگی به وجود آید.

ب - تدابیر خانواده

۱. ایفای نقش مادرانه

اصولاً مادران باید بدانند که حضور مؤثر آنها در خانواده برای تربیت صحیح کودکان ارزنده است لذا اگر مادر در زمان‌هایی که با کودک خود می‌گذراند مثبت، علاقمند، عاطفی و حمایت‌کننده باشد و نسبت به نقش مادرانه خود در خانواده مسئولانه رفتار کند به مراتب می‌تواند تأثیر مثبت‌تری در خانواده داشته باشد تا زمانی که حضوری تمام‌وقت دارد اما منفی، پرخاشگر، انتقادگر و طردکننده، خشک و غیرصمیمی است.

۲. مشارکت پدر

پدر نیز می‌تواند در زمان حضور نداشتن مادر نقش مؤثری در امور خانه و خانواده داشته باشد که در این زمینه لازم است آگاهی‌های لازم به پدران داده شود.

در آخر باید اذعان داشت که اشتغال زنان باید با نقش مادری آنها انطباق و سازگاری داشته باشد چرا که تأکید بر این امر به ویژه در جامعه اسلامی ما یک ضرورت مسلم و اجتناب‌ناپذیر است.

منابع

- ابوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- ایبراهیمسن، دیوید (۱۳۵۵). *روانشناسی کیفری*، ترجمه پرویز صانعی، تهران: انتشارات دانشگاه ملی تهران.
- اتکینسون، ریتا ال و همکاران (۱۳۶۶). زمینه روانشناسی هیلگارد، ج ۱، ترجمه محمد براهنی و دیگران، ج ۱، رشد، تهران: رشد.
- اعزازی، شهلا (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- برکر، فلیپ (۱۳۶۶). *خانواده درمانی پایه*، ترجمه محسن دهقانی و زهره دهقانی، تهران: رشد.
- خوانش انتقادی اشتغال زنان، گفتگو با دکتر سید محمد صادق مهدوی، حوراء، (نشریه داخلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان)، ش ۸، آذر ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- ذکایی، محمد سعید، (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی جوانان ایران*، تهران: نشر آگه.
- روتر، میشل، «جدا شدن کودک از والدین و اثرات روانی آن بر کودک»، روان پزشکی کودک، ج ۱۱، شماره ۱۹۹۶۲.
- ریترز، جورج (۱۳۷۷). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۳، تهران: انتشارات علمی.
- ساروخانی، حسن (۱۳۷۰)، *مقدمه بر جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: انتشارات سروش.
- سال، دیوید (۱۳۸۴). *مرد توانا*، ترجمه سعید مرادی، تهران: انتشارات ورجاوند.
- سگالن، مارتین (۱۳۷۵). *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*، ترجمه حمید الیاسی، چ ۲، تهران: نشر مرکز.
- شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۷۲). *روانشناسی رشد*، تهران: پیام آزادی.
- شولتز، دوان، (۱۳۷۷). *روانشناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: نشر نو.

علویان، سید محمد رضا(۱۳۸۱). *کار زنان در حقوق ایران و حقوق بین المللی* کار، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

فرهنگ، منوچهر(۱۳۶۶)، *فرهنگ علوم اقتصادی*، تهران: آزاده.

کاستلز، مانوئل(۱۳۸۲). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه حسن چاوشیان، چ ۳، تهران: طرح نو.

گیدنز، آنتونی(۱۳۸۳)، *جهان رها شده*، ترجمه علمی اصغر سعیدی، تهران: نشر توسعه.

مریدی، سیاوش؛ نوروی، علیرضا(۱۳۷۳)، *فرهنگ اقتصادی*، تهران: نگاه.

معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیر کبیر.

مینوچین، سالوادور(۱۳۷۶). *خانواده و خانواده درمانی*، ترجمه محسن دهقانی و زهره دهقانی، چ ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر.

نوابی نژاد، شکوه(۱۳۷۸). *روانشناسی زن*، تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.

Barnet, R.C, and rivers, c,(1992). she works/he works, p. 112.

Barnet, RC . (1993). "Multiple roles, gender and psychological distress". pp.427- 445. In *L. goldenberger and s. breznitz (eds) handbook of stress: theoretical and clinical aspects(2nd ed)* new York: the free press.

Bartley, M.; popey, J. and plewis, I. (1992). "Domestic Condition, Paid Employment, and Women's Experience of I-Health. *Sociology of health and illness* 14 (3): 313- 343.

Baruch, G.K. ;R.C. Barnet, and C. Rivera(1984). *Life Prints: New Patterns of Love and Work for Todays Women*, New York: American library.

Beatty(1996). *Clinical Implications if Attachments*.

Belsky, j. and T. Nezworski(1988). *Clinical Implication of Attachments*, Hillsdale, NJ, US: Lawrence Erlbaum Associates, Inc

Bowlby, J.(1969). *Maternal Care and Mental Health*, new York, schoken books.

Bray, j.H,(1999). *from Marriage to Remarriage and Beyond*.

Chua,j.h, chrismen,j.j., and sharman, p. (1999). *Defining Family Business by Behavior, Enterpreurship Theory and Practice*,93.

Cooper, R. (1997). *The Performance Edge: new Strategies to Work Effectiveness and Competitive Advantage*. Boston: Houghton- Mifflin.

Engels, F (1973). *The Origin of the Family, Private Property and the State*, New York: International Publishers.

Engels,F(1973). *The Origin of Family, Private Property and the State*, New York: International Publishers.

Gilbert, L.A, and browson,(1998). *Current Perspectives on Women's Multiple roles*.

Glass,J. and T. fujimoto(1994). *House Work, Paid Work, and Depression Among Husbands and Wives*, *Journal of Health and Social Behavior*, 35.

Greenglass, pantony and burue(1988). *Work and Family Precursors of Burnout in Teacher*. Sex roles, 18, 215- 229.

Greengless, E.R., and R.J.burke(1988). *work and Family Precursors of Burnout in Teacher*, p.120.

Hoffman, lois(1988). *Developmental Psychology Today*.

Karmel,E.(1984). *Growing and Becoming*, Washington D .C., Mcmillan press.

- Martikainen, P. (1995). Women Employment, Marriage, Motherhood and Mortality: Atest of the Multiple Role and Role Accumulation Hypotheses. *Social science and Medicine* 40 (2): 199- 212.
- Mesmer- magnus, Jessica R., and chockalingam viswesvaran. (2005). Convergence between Measures of Work- to- Family and Family- to- Work Conflict: Ameta- analytic Examination. *Journal of vocational behavior* 67 (2): 215- 235.
- Milkie, Melissa A, and Pia peltola. (1999). Playing all the Roles: Gender and the Work Family Balancing act. *Journal of Marriage and Family* 61 (2): 476- 490.
- Parish. T.S.,and Copeland/ T.F.(1980). Locous of Control and Father Loss, the journal of genetic psychology, vol. 136.
- Robinson, bryan E., and lisa Kelley. (1998). Adult Children of Workaholics: Self- concept, Anxiety, Depression, and Locus of Control. *American journal of family therapy* 26(3): 223- 238.
- Seligman, M.E, (1991).Learned optimism.
- Shina M.(1978).Father Absence and Children cognitive development, *Child Development*,vol, 43.
- Shina M.(1988). Father Absence and children cognidren cognitive.
- Voydanoff, patricia. (1988). Work Role Characteristics, Family Structure Demands, and Individual Outcomes: an Integrative Model. *Journal of family issues* 23 (1): 138-164.
- Waldron,L, weiss, CC., hughes, M.E. (1998). Interacting Effects of Multiple Roles on Women's health. *Journal of Health and Social Behavior* (39): 216- 236.
- Zaslow, M. Jekielek. S. and M. Gollagher(2005). Work Family Mismatch through a Child Development Tens. In:work family, health, and well- being by Suzanne bianchilynne casper, and rosaind king (eds), mahvash, NJ:Lawrence Erlbaum associates, inc.